



دانشگاه زنجان

doi 10.30470/er.2022.551473.1109

فصلنامه تأملات اخلاقی

دوره سوم، شماره چهارم (پیاپی ۱۲)، زمستان ۱۴۰۱، صفحات ۶۵-۸۶.

شاپا الکترونیکی: ۲۷۱۷-۱۱۵۹

شاپا چاپی: ۲۶۷۶-۴۸۱۰

فلسفه تکبر و تأثیر آن بر حسن و قبح فعلی تکبر

فرانک بهمنی^۱

چکیده

کبر و تکبر منبعث از آن، یکی از آسیب‌های جدی حوزه اخلاق و رفتار است که روابط اجتماعی انسان را دچار مشکل می‌نماید. بدین جهت پرهیز از آن به انحاء مختلف همواره توصیه شده است. لکن برخی گزاره‌های دینی نه تنها رفتار متکبرانه را نیکو می‌دانند، بلکه تأکید بر ضرورت آن دارند. پژوهش حاضر سعی دارد با هدف تبیین دقیق فلسفه تکبر در مقام اثبات، تأثیر منطقی آن را بر حسن و قبح فعلی تکبر در مقام ثبوت روشن سازد. سپس با بررسی دلایل جواز و عدم جواز تکبر، گستره استفاده از تکبر در اصول اخلاقی را معین سازد. روش پژوهش تحلیلی-اسنادی است و داده‌ها حاکی از آن است که فلسفه رفتار متکبرانه بر حسن و قبح آن تأثیر مستقیم دارد؛ بنابراین رابطه تکبر و تفرعن رابطه عموم و خصوص مطلق نیست، بلکه رابطه عموم و خصوص من وجه است.

واژه‌های کلیدی: کبر، تکبر، تفرعن، حسن، قبح.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۱۷ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۷/۱۲ | تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۱۰/۰۵

۱. استادیار گروه معارف اسلامی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، ایران. fbahmani@mail.yu.ac.ir

مقدمه

فلسفه اخلاق به استدلال درباره پرسش‌های بنیادین علم اخلاق می‌پردازد. درستی و نادرستی امور، شناخت حسن و قبح، خیر و شر و بازشناسی فضایل اخلاقی را تشکیل می‌دهد. پرسش از مسائل بنیادین، موجب تبیین و اصلاح دو حوزه نظری می‌گردد: فرا اخلاق و اخلاق هنجاری.

مسائل اخلاقی که توسط فلسفه اخلاق مورد بررسی قرار می‌گیرند می‌توانند به صورت پیشینی، حسن و قبح بسیاری از رخدادها را معین سازند. بدین معنا که ساختار شکل گرفته اخلاقی پیرامون ما، به عنوان اخلاق هنجاری، هنگامی که از صافی فلسفه اخلاق گذر کند منجر به شناخت دقیق فعل اخلاقی و زوایای آن می‌گردد. بنابراین در مقام ثبوت به افراد در تصمیم‌گیری‌های موقعی، کمک فراوان خواهد رساند.

تکبر یکی از آسیب‌های روانی جدی در جامعه انسانی است. همواره شاهد مشکلات و منازعات پرشماری هستیم که منشاء آن، گاه تکبر و گاه تذلل یکی از طرف است؛ لذا یکی از توصیه‌های پرتکرار در گزاره‌های دینی، رعایت تواضع در گفتار و رفتار است. در مقابل، تکبر به عنوان رفتاری سوء که موجب طرد از درگاه الهی نیز می‌گردد، مورد نهی قرار گرفته است: «تکبر، زشت‌ترین خوی است زیرا سبب خشم خدا و دشمنی خلق گردد و اصلاً نفعی بر آن مترتب نشود» (آقا جمال خوانساری، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۳۷۹ - ۳۸۰). در نتیجه یافتن راه حلی که جامعه را به سمت رفتار متواضعانه به دور از تکبر و تذلل هدایت کند، ضرورتی غیرقابل انکار است.

اما از سویی دیگر برخی از احادیث دلالت بر جواز یا ضرورت تکبرورزی در برخی شرایط دارند، مانند حدیث پیامبر (ص) که فرمودند: «التَّكْبَرُ مَعَ الْمُتَكَبِّرِ عِبَادَةٌ»؛ «تکبر ورزیدن در مقابل متکبر عبادت است» (مشکینی، ۱۴۲۱ق، ص ۱۷۱-۱۷۲؛ صابری یزدی، ۱۳۷۵، ص ۵۷۸) یا «إِذَا رَأَيْتُمُ الْمُتَوَاضِعِينَ فَتَوَاضَعُوا وَإِذَا رَأَيْتُمُ الْمُتَكَبِّرِينَ فَتَكَبَّرُوا لَهُمْ»؛ «هرگاه متواضعان را دیدید، برای آنان تواضع کنید و هر گاه متکبران را دیدید، در قبال آنان متکبرانه رفتار نمایید» (همان) و «وَإِذَا رَأَيْتُمُ الْمُتَكَبِّرِينَ فَتَكَبَّرُوا عَلَيْهِمْ فَإِنَّ ذَلِكَ مَذَلَّةٌ وَصَغَارٌ» (نراقی، ۱۹۶۷م، ج ۱، ص ۳۹۹؛ رک. ورام بن ابی فراس، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۲۰۱). سؤال مبنایی در چرایی این دو حکم متفاوت با وجود موضوع واحد است؟ تفاوت تکبر در این دو دسته احادیث چیست که منجر به دو حکم متناقض گردیده است، به نحوی که اولی زشت‌ترین رفتار و دومی عبادت شمرده شده است؟ سؤال کلی‌تر این است که حسن و قبح رفتار متکبرانه مبتنی بر چیست؟ آیا کبر مساوق تکبر است و در موارد حُسن تکبر، کبر نیز نیکوست؟ یا کبر و تکبر متمایز با یکدیگرند و موارد حسن یا قبح آنها متفاوت از هم هستند؟ چنانچه کبر متمایز از تکبر باشد و تکبر در برخی موارد نیکو، آیا جواز آن بدون شرط و مطلق است و می‌توان آن را از قضایای مطلقه‌ی لایشرط برشمرد یا قیوداتی در جواز تکبر لحاظ شده که آن را در زمره قضایای مقیده مشروطه قرار می‌دهد؟ پژوهش حاضر با روش اسنادی - تحلیلی انجام گرفته است.

۱. مفهوم شناسی

۱-۱. معانی باب تفعّل

در زبان عربی، از باب تفعّل برای رساندن معانی زیر استفاده می‌شود: (۱) مطاوعه^۱ مانند «بتهته فتنبه»، «کسرتة فتکسر»، «علمته فتعلم» و «أدبته فتأدب» (این مورد بیشترین استعمال را دارد) (رک. عظیمه، ۲۰۱۱م، ج ۴، ص ۵۶۸)؛ (۲) اتخاذ مانند: «توسد ذراعَه» یعنی «اتخذَه وساده» به این معنا که دستش را بالش خود کرد. «تسنم المجد» یعنی مجد را سنام (کوهان شتر) قرار داد و بر آن نشست یعنی بر بلندای مجد و بزرگی قرار گرفت؛ (۳) اجتناب و دوری مانند: «تهجد» یعنی ترک هجود (خواب)، تأثم یعنی ترک اثم (گناه)، تحرج یعنی ترک حرج (تنگنا و سختی)؛ (۴) تکلف یعنی تمایل به کسب فعل و تحمل سختی و رنج برای رسیدن به آن، مانند: «تصبر» یعنی صبر پیشه کرد و بسیار صبر کرد و «تحلم» یعنی حلم ورزید و با سختی، بردباری کرد و همچنین؛ «تجلد» و «تشجع» و «تكرم». کاربرد این معنا اغلب برای صفات نیک و خوب است و در مواردی مثل «جهل و قبح و بخل و امثال آن» به کار نرفته است. (۵) تدریج: دلالت می‌کند بر حصول فعل مره بعد مره «تجرعت الماء» یعنی آب را جرعه جرعه خوردم و «تحفظت العلم» یعنی علم را مسئله به مسئله حفظ کردم (رک. ناظرالجیش، ۱۴۲۸ق، ج ۸، ص ۳۷۵۲؛ مازندرانی، ۱۳۹۷، ص ۵۷).

با توجه به معانی باب تفعّل، دقت در این نکات برای فهم معانی این باب در افعال، لازم است: اتخاذ در باب افعال، همواره به نحو لازم و در باب تفعّل به معنای متعدی نمی‌آید (رک. رضی الدین استرآبادی، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۱۰۹)؛ در نتیجه لزومی ندارد اتخاذ در باب تفعّل، همواره متعدی باشد. در همین موضع است که فعل متعدی به منزله فعل لازم می‌گردد. متکلم در این موضع، غرضی برای ذکر و یا تداعی مفعول برای مخاطب ندارد. هنگامی که شخص نایبنا شفا گرفته باشد و بگوید: «دیدم»، غرض وی بیان اینکه چه دیده است نیست؛ بلکه می‌خواهد بیان کند، رؤیت محقق شد. تفاوت این دو نوع اتخاذ در این نکته نهفته است.

سه دیدگاه در معنای مطاوعه در باب تفعّل وجود دارد: (۱) فعل مطاوع در معنای خود بکار می‌رود، لکن در معنای آن معنای اثرپذیری وجود ندارد؛ بنابراین اثرپذیری با فعل مطاوع بیان می‌شود (رک. صبان، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص ۱۳۶)؛ (۲) فعل مطاوع در غیر معنای خود بکار رفته و تبدیل به اراده انجام کار شده است (رک. عباس، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۹۹)؛ (۳) میان افعالی که مفعول مختار دارد و غیر آن فرق است، در مفعول‌های مختار فعل مطاوع در معنای خود بکار رفته است و لکن مفعول مختار می‌تواند اثر را بپذیرد یا نپذیرد. در مفعول‌های غیر مختار استعمال مانند مثال «كسرتة فَمَا انكسر» نادرست است. زیرا اگر مطاوعه صورت نگیرد، یعنی مفعول اثر فعل فاعل را قبول نکند، مطاوع و مطاوع لازم است که از یک ماده نباشند، زیرا کلام دروغ می‌شود (حسینی تهرانی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۷۷).

۱. مطاوعه عبارت است از رابطه میان دو فعل، بدین صورت که فاعل فعل اول، اثری را بر روی مفعول خود ایجاد می‌کند، سپس این مفعول، فاعل فعل دوم شده و این اثر را می‌پذیرد.

۱-۲. کبر و تکبر

ابن فارس در بیان معنای کبر، در جلد پنج کتاب خویش، آورده است: «الكاف و الباء و الراء أصل صحيح يدلُّ على خلاف الصَّغَر»؛ کاف و باء و الراء اصلی است که دلالت بر خلاف کوچکی می‌کند (ابن فارس، بی تا، ج ۵، ص ۱۵۴). وی در ادامه «کبر» را به «معظم الامر»، «بخش عمده کار» معنا کرده است و آیه «تَوَكَّلْ كِبْرَهُ» (نور/ ۱۱) را به عنوان شاهد مثال ذکر نموده است. ابن اثیر در *النهاية* و ابن منظور نیز کبر را به عظمت و بزرگی معنا کرده‌اند (ابن منظور، بی تا، ج ۵، ص ۱۲۶ ابن اثیر، ۱۳۶۷، ج ۴، ص ۱۴۰).

تکبر از رفتارهای رذیلانه و مغضوب در گاه الهی است (نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۰، ص ۱۷۶)؛ حتی برخی آن را منشأ سایر رذایل می‌دانند (غزالی، ۱۳۸۰، ص ۲۵۳-۲۵۴؛ ابشهی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۲۸۴) و آن را با شرک در یک مرتبه نهاده‌اند (ماوردی، ۱۴۰۴، ص ۲۳۱؛ ابن قیّم جوزیه، ۱۴۰۹، ص ۲۱۴).

بسیاری از بزرگان اخلاق تعریف تکبر و کبر را همسان گرفته‌اند و دقتی در جداسازی آنها اعمال ننموده‌اند. در توصیف تکبر آورده‌اند: تکبر برتر دانستن خود از دیگران و خوار دیدن و تحقیر آنان است (زکریا، ۱۳۶۵، ص ۱۸). ملا مهدی نراقی نیز در تعریف تکبر آورده است: کبر و تکبر گاه به حالت نفسانی گفته می‌شود و گاه به عمل یا رفتاری که ناشی از آن است؛ به عنوان مثال، چگونگی نشستن، برخاستن و سخن گفتن شخص حاکی از خود برترینی وی نسبت به اطرافیان است، این اعمال و حرکات را نیز تکبر می‌نامند (رک. جامع السعادات، ۱۹۶۷، ج ۱، ص ۳۸۰؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۴۴؛ مقدس اردبیلی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۴۴۲).

انسان با این ویژگی را نیز متکبر گویند؛ چه کبر درونی خود را در فعل و قول اظهار نماید و تکبر ورزد، چه آن را به هر دلیلی (ریاکاری یا تلاش برای رفع وجودی آن) اظهار نماید و تکبر نورزد. بنابراین متکبر ممکن است دارای دو حالت اختفاء و اظهار نسبت به کبر نفسانی خویش باشد.

راغب در مفردات واژه «کبر و تکبر» را این گونه معنا کرده است: «کبر، تکبر و استکبار» در معنی به هم نزدیک‌اند؛ کبر حالتی است که انسان با بزرگ دیدن خود نسبت به سایرین، به آن صفت متصف می‌شود؛ بدین معنا که انسان وجود خود را از غیر خود بزرگتر و ارزشمندتر می‌بیند (راغب اصفهانی، بی تا، ص ۶۹۷). وی میان کبر و تکبر به نوعی تفاوت قائل است؛ لذا معانی آنها را نزدیک هم می‌داند و آنها را مترادف نمی‌داند. بزرگانی که کبر و تکبر را متفاوت دیده‌اند، کبر را امر باطنی و حالت نفسانی دانسته‌اند و تکبر را به ثمرات آن امر باطنی، که به صورت افعال و اقوال ظاهر می‌شود، اطلاق کرده‌اند (رک. راغب اصفهانی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۲۹۹؛ غزالی، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۷۱۸؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۰، ص ۱۹۳؛ نراقی، ۱۹۶۷، ج ۱، ص ۳۸۰).

قول به تفاوت کبر و تکبر را در باب تفعل دانسته‌اند که مطاوعه و تدریج را پذیرفته است. مطاوعه را بر هر یک از

احتمالات بالا حمل کنیم بیانگر پذیرش اثر فعل از فاعل فعل دیگر است. بنابراین افعال مطاوعه ناظر به آثار افعال اند. پس عبارت «تکبر زید» گویای این معنا است که علاوه بر اینکه فعل کبر، بر زید اتفاق افتاده، وی اثر آن را نیز پذیرفته است. در فارسی اسلوب دقیقی برای بیان معنای مطاوعه یافت نشد و به نظر می‌رسد جز با توضیح دادن، نمی‌توان حقیقت مطاوعه را در فارسی بیان نمود. لذا هر چند ترجمه «تکبر زید»، «زید کبر ورزید» است، لکن باید توضیح داده شود که مراد از کبر ورزیدن زید، پذیرش اثر از فاعل فعل کبر است.

بنابراین با نگاه دقی به هیچ وجه نمی‌توان کبر و تکبر را هم معنا دانست و در گزاره‌های علمی یکی را جایگزین دیگری نمود. نفس انسان فاعل فعل کبر است و به آن متکبر گفته می‌شود و آثار کبر در حالات و رفتار شخص تکبر است که مطاوعه از فاعل کبر است.

غزالی نیز این نکته دقیق را در تعریف خود آورده است؛ کبر امری باطنی و حالتی نفسانی است و تکبر ثمره آن امر باطنی است که به صورت افعال و گفتار بروز و ظهور می‌یابد (غزالی، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۷۱۸؛ رک. نراقی، ۱۳۸۸، ص ۲۸۰). این توصیف، حد و مرز کبر و تکبر را معین و آنها را از یکدیگر جدا کرده است. بدین ترتیب کبر حالتی درونی و وصفی برای نفس است. بنابراین دارای انواع است؛ اما تکبر حالتی خارجی و وصفی برای رفتار، بنابراین مشکک بوده و دارای مراتب است. با این نکته دقیق در تعریف، می‌توان کبر و تکبر را از یکدیگر بازشناخت و به واکاوی هر یک به شکلی مستقل پرداخت.

۱-۳. انواع کبر

کبر ریشه در فقر شناختی و تذلیل هویتی دارد. بدین جهت هر نقطه کمال و قوت معنوی یا مادی یا صوری مانند «نسب»، «زیبایی»، «قوت و قدرت»، «مال» و «پرشماری دوستان، شاگردان و پیروان» و یا حتی خیالی و پنداری سبب خودبرتربینی و تکبر چنین فردی می‌گردد (فیض کاشانی، ۱۳۷۶، ج ۶، ص ۲۳۶-۲۴۵) (رک. کهف/۳۵-۳۲، اعراف/۱۴۶، نساء/۳۸، قصص/۷۶-۷۸، صاد/۷۵-۷۶، غافر/۶۰، انعام/۵۳، مومنون/۴۷، ابراهیم/۱۰).

برخی کتب اخلاقی برای تکبر انواع زیر را ذکر کرده‌اند؛ در حالی که تفاوت در انواع زیر، تفاوت در کبر و سطوح کبرورزی است؛ لذا پژوهشگر انواع زیر را از انواع کبر برشمرده است.

۱) تکبر در برابر خدا که بدترین نوع کبر است. حالت اول آن این است که انسان ادعای الوهیت کند، به نحوی که نه تنها خود را بنده خدا نمی‌داند، بلکه سعی می‌کند مردم را به بندگی خود دعوت نماید، مانند فرعون و فرعونیان (مکارم شیرازی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۴۶؛ ۴۳-۴۴) و (غزالی، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۷۲۲؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۰، ص ۱۹۴-۱۹۵). حالت دوم کبر در برابر خدا، کبر ابلیس و پیروی کنندگان از ابلیس است. اینان از خداوند اطاعت نمی‌کنند و تشخیص خود را برتر از حکم الهی برمی‌شمرند؛ حتی ممکن است بر پروردگار اشکال کنند. ابلیس به جهت کبر در برابر حکم الهی

که امر به سجده بر انسان کرده بود، گفت: «من هرگز برای بشری که از گلی خشک و برگرفته از لجنی متعفن و تیره‌رنگ آفریدی، سجده نخواهم کرد» (حجر/۳۳)؛ «من از او بهترم، مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گِل» (اعراف/۱۲).

۲) تکبر نسبت به پیامبران و فرستادگان الهی: در این نوع از کبر، شخص خود را بالاتر از آن می‌داند که بخواهد از فرستاده الهی اطاعت کند (نراقی، ۱۹۶۷م، ج ۱، ص ۳۸۵). این گروه از مستکبران، سه بهانه برای کبر خود داشتند: اول همانندی جسمانی با رسولان الهی: «آیا ما به دو انسان که همانند خودمان هستیم، ایمان بیاوریم؟» (مؤمنون/۴۷). این متکبران نه تنها خودشان از پیام آوران خداوند متعال پیروی نمی‌کردند، بلکه تبلیغ به تمرّد و سرکشی نیز می‌نمودند، مانند برخی از قوم نوح که به سایرین می‌گفتند: «و اگر از بشری همانند خودتان اطاعت کنید به یقین زیان کار هستید» (مؤمنون/۳۴). دوم عدم ارتباط مستقیم خدا یا ملائک با آنان: «چرا فرشتگان بر ما نازل نمی‌شوند؟ چرا ما خدا را نمی‌بینیم؟ آنها درباره خود تکبر ورزیدند و طغیان بزرگی کردند» (فرقان/۲۱) (غزالی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۲۵۵). این نوع کبر، مانع بزرگی در برابر پذیرش ایمان و حق است؛ زیرا یا کبر درونی‌اشان مانع ایمان به پیامبران می‌گردد؛ لذا پیام آنان را نیز نمی‌پذیرند و یا به سبب غلبه کبر، اقرار به حقانیت پیامبران و اعتراف به پذیرش دعوت آنان را موجب خواری خود می‌دانند؛ لذا با این وجود که به حقانیت دعوت پیام آوران الهی پی برده‌اند از قبول و اقرار به آن استکفاف می‌ورزند.

۳) تکبر در برابر انسان‌های دیگر: این گونه کبر در نهایت به مخالفت با خدای سبحان منجر می‌گردد؛ زیرا متکبر وقتی حق را از کسی می‌شنود، از قبول آن خودداری، سپس رفتار نادرست خویش را توجیه و سعی در باطل نشان دادن طرف حق می‌کند (محاسبی، بی‌تا، ص ۳۷۸؛ غزالی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۲۵۴-۲۵۵؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۹ق، ص ۹۱). علاوه بر این عزّت و بزرگی و برتری محض، مختصّ خداوند است، انسان متکبر در واقع با صفات خداوند هم‌اوردی می‌کند و در تقابل است (نراقی، ۱۹۶۷، ج ۱، ص ۳۸۶؛ نراقی، ۱۳۸۸، ص ۲۸۷).

۱-۴. مراتب تکبر

برخی از محققان مراتب زیر را برای کبر ذکر کرده‌اند که دلیل تفکیک این مراتب به تفاوت در رفتار و چگونگی بروز کبر بازمی‌گردد.

۱. فرد متکبر هم در گفتار و هم در رفتار تکبر ورزد (غزالی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۲۶۲-۲۶۳؛ نراقی، ۱۹۶۷م، ج ۱، ص ۳۸۶-۳۸۷). در این مرتبه کبر و تکبر مساوق یکدیگرند.

۲. فرد متکبر در گفتار کبر خود را آشکار نمی‌کند، اما رفتاری متکبرانه دارد (همان). در این مرتبه نیز کبر و تکبر مساوق هستند؛ زیرا مطابق با کبر درونی، تظاهرات خارجی وجود دارد، اگر چه به دلایلی متکبر بدون ادعای زبانی فقط در رفتار تکبر خود را بروز می‌دهد.

۳. نوع دیگری از تکبر نیز در جامعه مشاهده می‌شود و آن به این شکل است که فرد دارای کبر درونی است، اما به جهت ریاکاری و کسب برخی منافع، ظاهری متواضعانه به خود می‌گیرد؛ برای مثال وقتی وارد مجلسی می‌شود، جلوی در می‌نشیند؛ اما اگر حاضران دستش را نگیرند و او را بالا نبرند، از درون ناراحت می‌شود. تواضع ظاهری در این مرتبه ناشی از کبر درونی است؛ زیرا فرد خود را در ظاهر دست پایین می‌گیرد تا دیگران ستایشش کنند و او را بالا ببرند. از آنجا که تواضع، هر چند ظاهری، رفتاری متناسب با کبر نیست، بنابراین، کبر و تکبر در این مرتبه مساوق نیستند. چنانچه چنین فردی در برخی مواقع رفتار متواضعانه و در برخی مواقع رفتار متکبرانه داشته باشد، به لحاظ منطقی رابطه عموم و خصوص مطلق بین آنها برقرار است که مفهوم عام کبر است.

۴. کبر در دل وجود دارد، اما متکبر تلاش می‌کند در رفتار و گفتار تکبر نداشته باشد. در چنین وضعی وقوع خطا کمتر از دو مرتبه قبل است و احتمال بسیار است که به دلیل مجاهده در عدم بروز تکبر، با توفیق الهی بتواند کبر درونی را نیز زایل کند (غزالی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۲۶۲-۲۶۳؛ نراقی، ۱۹۶۷م، ج ۱، ص ۳۸۶-۳۸۷). در این مرتبه با تفاوت مبنایی نسبت به مرتبه قبل در عدم بروز رفتار متکبرانه، رابطه میان کبر و تکبر عموم و خصوص مطلق است؛ زیرا کبر وجود دارد، بنابراین محتمل است تا زمانی که حالت درونی کبر اصلاح نشده و از وجود شخص زایل نگردیده است، گاهی در رفتار نمود یابد.

۵. کبر در درون فرد نیست؛ بلکه به دلایل خارج از ذات، به عنوان وظیفه، فرد رفتار متکبرانه را در پیش می‌گیرد (همین مقاله ۸) در این صورت رابطه کبر و تکبر، رابطه عموم و خصوص مطلق است که مفهوم عام تکبر است.

۲. فلسفه قبح مطلق تکبر

کسانی که تکبر را به نحو مطلق قبیح می‌دانند، استدلالشان بر این مبناست که کبر و تکبر را در نفس الامر مساوق یکدیگر تصور می‌کنند؛ در نتیجه تمام دلایلی که دلالت بر قبح کبر می‌کند، بر قبح تکبر نیز دلالت خواهد کرد و بالعکس.

۲-۱. محرومیت از هدایت

همه موجودات مشمول هدایت الهی هستند (رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) (طه/۵۰)، لکن اگر کسی بستر رشد و هدایت تکوینی را نابد کند یا در برابر هدایت تشریحی عناد ورزد، از هدایت الهی محروم می‌گردد: «فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» (فاطر/۸).

قرآن کریم تصریح می‌نماید یکی از عوامل روی گردانی از آیات، که منجر به محرومیت از هدایت الهی می‌گردد، تکبر است: «سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ»؛ «به‌زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق ادعای بزرگی می‌کنند، از (ایمان به) آیات خود، رویگردان خواهم ساخت» (اعراف/۱۴۶). در آیه دیگری نیز خبر از مهر نهادن بر قلب متکبر می‌دهد: «كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُنْكَبِرٍ جَبَّارًا»؛ «این گونه خدا بر دل هر متکبر خود کامه‌ای مهر (شقاوت)

می‌زند [که با سعادت خود دشمن می‌شود]» (غافر/۳۵). مسلم است قلبی که توسط خداوند مهر خورده است، به امکان عام دیگر هدایت نخواهد شد و هرگز وارد بهشت نیز نمی‌گردد (رک. شیخ صدوق، ۱۴۰۳ق، ص ۲۴۱)؛ چرا که انسان متکبر هیچ بهره‌ای از ایمان ندارد. برخی از آیات قرآن اشاره به حقیقت دردناک محرومیت متکبر از هدایت الهی دارد (رک. نساء/۱۷۳؛ احقاف/۱۰؛ اعراف/۴۰؛ لقمان/۷).

روایات نیز این واقعیت را با بیانی دیگر مورد تأکید قرار داده‌اند. از جمله روایت پیامبر اکرم که فرموده‌اند: «الْحِرْصُ وَالْكِبْرُ وَالْحَسَدُ دَوَاعٍ إِلَى التَّفَحُّمِ فِي الذُّنُوبِ»؛ «حرص و تکبر و حسادت، انگیزه‌های فرورفتن در گناهانند» (شریف الرضی، ۱۴۱۴ق، ص ۵۴۱، حکمت ۳۷۱) و روایتی از امام کاظم (ع) که می‌فرمایند: «إِنَّ الزَّرْعَ يَبْتُ فِي السَّهْلِ وَلَا يَبْتُ فِي الصَّفَا فَكَذَلِكَ الْحِكْمَةُ تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَلَا تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ، لِأَنَّ اللَّهَ جَعَلَ التَّوَاضِعَ آلَةَ الْعَقْلِ وَجَعَلَ التَّكَبُّرَ مِنْ آلَةِ الْجَهْلِ»؛ «زراعت در زمین هموار می‌روید، نه بر سنگ سخت و چنین است که حکمت، در دل‌های متواضع جای می‌گیرد نه در دل‌های متکبر. خداوند متعال، تواضع را وسیله عقل و تکبر را وسیله جهل قرار داده است (ابن شعبه حرانی، ۱۳۸۲، ص ۳۹۶). همگی دلالت بر هدایت ناپذیری و محرومیت متکبر از هدایت دارند.

محتمل است به همین دلیل امام سجاد (ع) در دعای مکارم الاخلاق هنگامی که عزت نفس را طلب می‌نمایند، در ادامه، اعلام اعراض از کبر می‌کنند: «و أعزني و لا تبئليني بالكبر؛ «پروردگارا! به من عزت نفس و بزرگواری روح مرحمت بفرما ولی مرا مبتلا به کبر نکن».

۲-۲. عاقبت سوء و غضب الهی

آیات و روایات متعددی مبتنی بر عاقبت سوء برای متکبرین و غضب الهی نسبت به ایشان وارد شده است؛ از جمله: «لَا جَرَمَ أَنْ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ»؛ «قطعاً خداوند می‌داند آنچه را مخفی می‌کنند و آشکار می‌دارند بدرسیتکه خداوند متکبران را دوست نمی‌دارد» (نحل/۲۳). آنانی که بدون هیچ دلیلی با آیات الهی به مجادله بر می‌خیزند، در نتیجه نزد خدا و اهل ایمان سخت مورد غضب هستند و بدین گونه است که خداوند «يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ»؛ «بر دل هر متکبر جباری مهر می‌زند» (غافر/۳۵) و می‌فرماید: «ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ» (زمر/۲۷ و نحل/۲۹)؛ «داخل شوید در درهای جهنم، در حالتی که در آن مغلذ خواهید بود، پس بد مقامی است مقام تکبر کنندگان». در سوره اعراف آیه ۸۸ که می‌فرماید: «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَنَعُودَنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ».

پیامبر گرامی اسلام نیز فرمودند: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ النَّارِ؟ كُلُّ غُلٍّ جَوَاطِ مُسْتَكْبِرٍ»؛ «آیا شما را از اهل دوزخ آگاه نکنم؟ هر درشت‌خوی خشن متکبر» (فرایدی، ۱۴۰۹ق، ج ۶، ص ۱۷۰). امام علی (ع) نیز این حقیقت را بیان نموده‌اند: «تکبر زشت‌ترین خوی است؛ زیرا سبب خشم خدا و دشمنی خلق گردد و اصلاً نفعی بر آن مترتب نشود (آقا جمال

خوانساری، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۳۷۹ - ۳۸۰) و امام محمد باقر (ع) غضب الهی را این گونه تبیین نموده‌اند: «الجبّارون أبعَدُ النَّاسِ مِنْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ «دورترین مردم از خداوند عز و جل در روز قیامت سرکشان متکبر هستند» (شیخ صدوق، ۱۳۸۲، ص ۶۸۸).

۲-۳. ابتلا به خودرپیفتگی و نافرمانی

یکی از آثار وجودی کبر ابتلا به غرور است؛ زیرا روحیه استکباری با احساس قدرت فراوان و غرور توأم است. قرآن کریم می‌فرماید: «فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً...»؛ «اما قوم عاد به ناحق در زمین تکبر ورزیدند و گفتند: چه کسی از ما نیرومندتر است؟!...» (فصلت/۱۵) و در جای دیگری فرموده است: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّا رُؤُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ»؛ «هنگامی که به آنان گفته شود: بیاید تا پیامبر خدا برای شما طلب آمرزش کند، سرهای خود را از روی استهزا و غرور تکان می‌دهند و آنها را می‌بینی که از سخنان تو اعراض کرده و تکبر می‌ورزند» (منافقون/۵).

شواهد فراوانی در قرآن وجود دارد که کبر و غرور زمینه نافرمانی را فراهم می‌آورد؛ زیرا متکبر خویش را برتر از آن می‌داند که اوامر غیر خود را اطاعت نماید و همواره می‌اندیشد درست‌ترین اندیشه و عمل متعلق به وی است؛ از جمله: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»؛ «و یاد کن هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده و خضوع کنید! همگی سجده کردند؛ جز ابلیس که سرباز زد و تکبر ورزید و به خاطر نافرمانی و تکبرش از کافران شد» (بقره/۳۴)؛ «بَلَى قَدْ جَاءَ تَكْوَنُ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَكُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ»؛ «آری، آیات من به سراغ تو آمد، اما آن را تکذیب کردی و تکبر نمودی و از کافران بودی» (زمر/۵۹؛ صافات/۳۵-۳۶؛ فاطر/۴۲-۴۳؛ نحل/۲۲؛ بقره/۸۷).

۲-۴. تحقیر و استضعاف دیگران

یکی از ویژگی‌های متکبران استضعاف و تحقیر دیگران است. انسان متکبر همچنان که به خویش آسیب می‌زند، از هدایت الهی محروم و مبتلا به غضب الهی است و با تحقیر به دیگران نیز آسیب می‌زند. خداوند در قرآن به استضعاف قوم بنی اسرائیل توسط فرعونیان اشاره می‌کند: «وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشْرِقَ الْأَرْضِ وَمَغْرِبَهَا الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا...» (اعراف/۱۳۷) و مشرق‌ها و مغرب‌های پربرکت زمین را به آن قوم به ضعف کشانده شده (زیر زنجیر ظلم و ستم) واگذار کردیم...».

استضعاف در متون دینی در معانی دیگری نیز بکار رفته است، لکن استضعاف در این موضع به معنای تحقیر حداکثری و سوء استفاده است. داده‌های قرآنی شاهد این مدعا هستند. هنگامی که هارون نتوانست مانع گوساله پرستی قوم شود در پاسخ به ناراحتی حضرت موسی گفت: «إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي» (اعراف/۱۵۰)؛ مفهوم آیه

این است که استکبار آنان موجب ناتوانی و استضعاف من شد. در آیه ۳۳ سبا نیز به رابطه تضایفی بین استکبار و استضعاف اشاره شده است: «قَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا...» (سبا/۳۳).

البته مبرهن است که راه خروج از استضعاف همیشه از بین رفتن مستکبر از ناحیه‌ی خود مستکبر نیست، بلکه مستضعفین قادرند با رفع استضعاف معرفتی و خودباوری توحیدمدارانه به ارتقاء بینش معرفتی و سیاسی خود پردازند و از سلطه‌ی مستکبرین خارج شوند. این نکته به این دلیل بیان شد که در ادامه‌ی آیه مستضعفان به مستکبران می‌گویند: «اگر شما نبودید ما مؤمن بودیم»، در صورتی که ادعای مستضعفان صحیح نیست؛ چرا که زمینه‌ی ایجاد استضعاف فقط مستکبرین نیستند، ضعف معرفتی و اعتقادی، علت ناقصه‌ی ایجاد استضعاف است که با وجود مستکبرین این علت تام شده و استضعاف شکل می‌گیرد.

از رفتارهای دیگر مستکبران، در کنار استضعاف، تحقیر است. اینکه فرعونیان فرزندان بنی اسرائیل را می‌کشتند، زنان را به عنوان کنیز می‌گرفتند، آنها را خوار و ذلیل می‌کردند و با چشم حقارت به آنان می‌نگریستند، بیان‌گر رفتار مستکبرانه‌ی فرعونیان و تحقیر قوم مستضعف است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۲۲۷-۲۲۸).

تحقیر آدم توسط شیطان نیز با سجده نکردن به او به واسطه‌ی استکبارش کاملاً مشخص است؛ «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» (اعراف/۱۲). امام خمینی در این باره فرموده‌اند: «شیطان خودبینی کرد و آتشین بودن خود را ملاک برتری گرفت، این اعجاب به نفس موجب خودپرستی و تکبر وی شد، پس خاکی بودن آدم (ع) را متذکر شد و او را مورد تحقیر قرار داد» (رک. خمینی، ۱۳۸۸، ص ۷۸؛ بهمنی، ۱۳۹۴، ص ۱۶۹).

لکن قرآن کریم تحقیر کردن مردم با حالت تکبر را نهی نموده است: «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» (لقمان/۱۸)؛ (پسرم!) با بی‌اعتنایی از مردم روی مگردان...» در معنای عبارت «تَصَعَّرَ خَدَّهُ» قرشی در قاموس القرآن می‌نویسد: «صَعَّرَ خَدَّهُ: أَمَالَهُ عَنِ النَّظَرِ إِلَى النَّاسِ تَهَاوُنًا مِنْ كِبَرٍ» (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۱۲۸)؛ به معنای روی برگرداندن از مردم به جهت تحقیر باحالت تکبر است.

روایات نیز یکی از عوامل تحقیر دیگران را استکبار و خودبزرگ بینی برمی‌شمرند. امام صادق (ع) در تبیین و توضیح تکبر می‌فرمایند: «تکبر آن است که مردم را تحقیر کنی و حق را سبک بشمری» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۱۰) و در حدیث دیگری می‌فرمایند: «مَنْ ذَهَبَ يَرَى أَنْ لَهُ عَلَى الْآخِرِ فَضْلًا فَهُوَ مِنَ الْمُسْتَكْبِرِينَ»؛ «هر کس خود را بهتر از دیگران بداند، او از متکبران است». حفص بن غیاث می‌گوید: «عرض کردم: اگر گنهکاری را ببیند و به سبب بی‌گناهی و پاکدامنی خود، خویشان را از او بهتر بداند چه؟ فرمودند: هرگز هرگز! چه بسا که او آمرزیده شود اما تو را برای حسابرسی نگه دارند، مگر داستان جادوگران و موسی (ع) را نخوانده‌ای؟» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۸، ص ۱۲۸). حضرت علی (ع) هشدار می‌دهند: مبادا به خاطر شرف و تبار و حسب و نسب و ثروت، خود را برتر از

دیگران بدانید و علت فقر و محرومیت محرومان و ضعفا را از خدا بدانید (شریف الرضی، ۱۴۱۴ق، ص ۷۸۶). شهید ثانی در مبحث غیبت، استهزاء و تمسخر را از عوامل غیبت برمی‌شمارد و بیان می‌کند که منشاء استهزاء و تمسخر، تکبر و استصغار است (شهید ثانی، ۱۳۹۰ق، ص ۲۶). برخی از دانشمندان علم اخلاق نیز این حقیقت را تأیید نموده‌اند و خوی مستکبرانه را از دلایل استهزاء و تمسخر دیگران برمی‌شمرند (مجتبیوی، بی تا، ج ۳، ص ۳۸۳). بنابراین از آنجا که نفس انسانی بسیار محترم است و احترام به دیگران و حفظ شأن و شخصیت آنان از اولویت‌های معاشرت اسلامی است، پس هر آنچه این مبانی را دستخوش تزلزل نماید غیر قابل قبول و مردود است. تکبر نیز که موجب تحقیر دیگران و آزار و اذیت مردم می‌گردد، در فرهنگ اسلام جایز نیست و هیچ کس اجازه خود برترینی ندارد.

۳. فلسفه حُسن تکبر

تکبر برخلاف تصور رایج همواره ناپسند نیست و مطابق داده‌های دینی می‌تواند در برخی شرایط پسندیده و حتی لازم باشد. این مسئله به فاعل اخلاقی مربوط است و بر اساس آن فاعل اخلاقی باید به همه دلایل عمل خودش کاملاً واقف باشد (رک. عدل آبادی، ۱۴۰۰، ص ۹). حُسن تکبر دارای شرایط ویژه‌ای است که در ادامه مورد بحث قرار خواهد گرفت.

۳-۱. حفظ کرامت انسان

کرامت انسان در قرآن به عنوان یکی از اصول آفرینش در نظر گرفته شده است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (اسراء/ ۷۰) «ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم، و آنان را در خشکی و دریا بر نشانیدیم، از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم و آنان را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری آشکار دادیم». عزت در لغت به معنای محکم و نفوذناپذیر است. «ارض عزیزه» زمینی است که آب در آن راه نیابد. عزت در اصطلاح، حالت شکست‌ناپذیری است که مانع مغلوب شدن انسان می‌گردد (راغب اصفهانی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۳۳۲). به شیء کمیاب نیز عزیز و عزیزالوجود می‌گویند؛ زیرا رسیدن به آن سخت است. با توجه به معنای صلابت و حالت شکست‌ناپذیری، این واژه معانی دیگری چون غلبه، صعوبت، سختی، غیرت، حمیت نیز استعمال شده است. عزت به مفهوم قاهر و غالب بودن است و معنای حقیقی آن، مختص به خدای عز و جل است. قرآن کریم می‌فرماید: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا» (فاطر/ ۱۰؛ منافقون/ ۸؛ توبه/ ۴۰). در قرآن بیش از صد بار واژه «عزة» و مشتقات آن آمده است. قرآن گاهی از عزت مذموم حکایت می‌کند که نفوذناپذیری در برابر حق و روی برتافتن از آن است: «وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ» (بقره/ ۲۰۶) و گاهی عزت به معنای ممدوح آن، یعنی قاهر و غالب بودن که مختص خداوند است، بکار رفته: «فَلَا يَحْزَنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (یونس/ ۶۵) یا به معنای نفوذناپذیری انسان مؤمن در برابر غیر حق: «قومی را نیایی که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند و کسانی را که با خدا و رسولش مخالفت کرده‌اند دوست بدانند؛ هرچند

پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا عشیره آنان باشند» (مجادله/۵۸).

جوهر عزت نفس به عنوان خلق برتر، ابتدا در روح انسان جوانه می‌زند و شخصیتی را به وجود می‌آورد که در برابر وسوسه‌ها و معاصی، سازش ناپذیر و غیر قابل نفوذ است. چنان که امام علی (ع) فرمودند: «نفس مؤمن از سنگ خارا سخت تر است» (نهج البلاغه، ح ۳۳۳، ج ۱، ص ۳۶۷). بنابراین علاوه بر اینکه در برابر باطل و گناه، نفوذناپذیر و استوار است، در ارتباط با انسانهای دیگر نیز عزت خویش را حفظ می‌نماید؛ لذا اولاً از دوستی با دشمنان خدای مهربان ابا دارد و تقاضای دوستی افرادی را که بنده خدا نیستند و دستورات او را به سخره می‌گیرند، رد می‌کنند: «الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ، أَيْبُغُونَ عَنْهُمْ غُرَّةً فَإِنَّ الْغُرَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا»؛ «آن گروه که کافران را دوست گیرند و مؤمنان را ترک گویند، آیا نزد کافران عزت می‌طلبند؟ عزت همه نزد خداست» (نساء/۱۳۹)؛ (رک. توبه/۲۳؛ نساء/۱۴۰؛ مائده/۸۰ و ۵۷؛ ممتحنه/۱). امیرمؤمنان علی (ع) در روایتی، ضمن نهی از دوستی با دشمنان خدا می‌فرماید: «مبادا دشمنان خدا را دوست بداری یا دوستی‌ات را نثار کسی جز دوستان خدا کنی؛ چون هر کس مردمی را دوست بدارد، با آنان محشور می‌شود» (آقاجمال خوانساری، ۱۳۶۶، ح ۲۷۰۳). امام جواد (ع) نیز فرموده‌اند: «تو را از مصاحبت و دوستی با افراد شرور بر حذر می‌دارم؛ زیرا او همانند شمشیری زهرآلود، براق است که ظاهرش زیبا و اثراتش زشت و خطرناک خواهد بود» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۱، ص ۱۹۸). بنابراین شأن مومن بالاتر از آن است که با چنین کسانی هر چند نزدیکان وی باشند، دوستی بورزد یا ارتباط گیرد. ثانیاً مؤمن انسانی قانع و نسبت به بندگان بی‌نیاز است. امام علی (ع) فرمودند: «فناعت عزت است» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰، ص ۶۶۳ و ۶۶۷) و فرموده‌اند: «عزت مؤمن در بی‌نیازی و طمع نداشتن به مال و زندگی دیگران است» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۲، ص ۱۰۹) امام صادق (ع) نیز فرموده‌اند: «عز المؤمن استغناء عن الناس؛ عزت مومن در بی‌نیازی از مردم است.» (نراقی، ۱۹۶۷، ج ۲، ص ۱۱۲). دیگر اینکه ارزش‌های الهی در همه زمینه‌های زندگی فردی و اجتماعی او حاکم است. این ارزش‌ها در حقیقت، همان فرامین الهی و خواسته‌هایی است که خداوند متعال، انسانها را به رعایت آنها الزام نموده است؛ علاوه بر این انسان عزیز شأن خود را بالاتر از آن می‌داند که گناه کند و در احکام الهی سهل‌انگاری نماید. امام علی (ع) می‌فرماید: «هیچ عزتی بالاتر از تقوا نیست» (نهج البلاغه، ح ۳۷۱، ج ۱، ص ۳۷۳). همچنین فرموده‌اند: «کسی که خودش را بزرگ می‌انگارد، خویش را با گناه خوار و خفیف نمی‌سازد» (آقا جمال خوانساری، ۱۳۶۶، حدیث ۸۷۳۰). قایلین به حفظ عزت به معنای عدم تواضع در رفتار، رفتار متواضعانه را مساوق با ذلت گرفته‌اند در حالی که تواضع و ذلت دو مفهوم متباین هستند.

۳-۲. محافظت زنانه

تکبر زن در مقابل نامحرم از دیگر موارد حسن این وصف است. حضرت علی (ع) فرموده‌اند: «برخی از نیکوترین خصلت‌های زنان، زشت‌ترین اخلاق برای مردان است، مانند: تکبر و ترس و بخل؛ چنانچه زنی متکبر باشد، بیگانه را

به حریم خود راه نخواهد داد و...» (شریف الرضی، ۱۴۱۴ق، حکمت ۲۳۴). قرآن مجید هم مضمون کلام امام علی (ع) را تأکید می نماید و می فرماید: «ای زنان پیامبر به گونه ای هوس انگیز سخن نگوئید که بیمار دلان، در شما طمع کنند، بلکه به هنگام سخن گفتن نیکو و شایسته سخن بگوئید» (احزاب/۳۲).

با توجه به تبیین امیرالمومنین در حدیث، مقصود از تکبر حفظ حریم در برابر مردان نامحرم و بیگانگان است. این چنین تکبر و غروری از محسنات زن شمرده می شود؛ زیرا موجب محافظت وی در برابر بیگانه می گردد. اینگونه تکبر در زنان، آنها را به قلعه ای تسخیرناپذیر تبدیل می کند و عاملی است برای حفظ عفاف و مصون ماندن از چشم های ناپاک و قلب های خیانت پیشه. توجه به این نکته مهم است مدلول قرآن و حدیث تکبر است نه کبر. بنابراین روا نیست زنان به لحاظ وجودی خود را برتر از مردان بدانند یا چنین رفتاری را در خانواده با همسر، فرزندان یا محارم داشته باشند؛ بلکه حفظ ظرافت و نرم خوئی در منزل از وظایف زنان است.

مصدق دیگر تکبر در برابر بیگانگان می تواند حفظ اسرار خانوادگی و محافظت از حرمت همسر و خانواده باشد. شایسته نیست زنان به جهت رابطه عاطفی با اقوام و دوستان، مسائل و مشکلات خانواده را به آنان منتقل نماید؛ زیرا به نوعی تمام افراد خارج از خانواده نسبت به مسائل زناشویی و درون منزل، بیگانه محسوب می شوند و زنان برای محافظت از شأن خود، همسر و فرزندان، از چنین ارتباطاتی که موجبات خواری و ذلت خود، همسر یا فرزندان را فراهم می سازد به شدت دوری نماید.

۳-۳. عامل دفاعی و هشداردهنده

تکبر در مقابل شخص متکبر نیز پسندیده است. پیامبر (ص) فرمودند: هنگامی که با افراد متواضع از امتم برخورد کردید، در مقابل آنان تواضع کنید و هنگامی که با متکبران مواجه شدید، شما نیز در برابر آنان تکبر کنید؛ زیرا این نوعی ذلت و خواری برای آنان خواهد بود (حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۲۰۱). تواضع در برابر افراد متکبر موجب تثبیت ذهنیت نادرست آنان در مورد خودشان می شود. این ذهنیت که از دیگران برتر هستند؛ از این رو سفارش شده است که در برابر متکبر رفتاری مانند ایشان در پیش گرفت تا به زشتی رفتار متکبرانه پی ببرند و این ویژگی ناپسند را رها کنند. امام علی (ع) نیز فرموده اند: «التکبر علی المتکبرین هو التواضع بعینه»؛ «تکبر در مقابل گردنکشان، خود نوعی فروتنی است» (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۲۰، ص ۲۹۸).

شهید مطهری در توضیح حدیث «التکبر مع المتکبر عبادة»؛ «تکبر ورزیدن در مقابل متکبر عبادت است» (مشکینی، ۱۴۲۱ق، ص ۱۷۱-۱۷۲؛ صابری یزدی، ۱۳۷۵، ص ۵۷۸) می فرمایند تواضع در برابر متکبر تشویق وی به تکبر است، پس باید در مقابل او متکبرانه رفتار کرد تا تحقیر شود و از تکبر دست کشد (رک. مطهری، ۱۳۷۵، ص ۱۵۸-۱۷۴).

به عبارت دیگر تکبر به شیوه مناسب، در مکان و زمان مناسب، نوعی ویژگی ستایش شده است (واسطی زبیدی،

۱۴۱۴ق، ج ۷، ص ۴۳۲) و عبادت در برابر خدا است (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵، ج ۱۶، ص ۳۶۹ و ج ۲۱، ص ۳۳۲). تکبر در برابر متکبر، اگر به خاطر هوای نفس نباشد، نوعی بزرگ شمردن خدا در برابر مخلوقات است، همچنان تکبر در برابر شخص متکبر فروتنی است (فخرالدین رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۵، ص ۳۶۶).

۳-۴. حفظ شکوه اسلامی در برابر دشمن

مقابل دشمن و بیگانه خود را موقر و متشخص نشان دادن، عملی ممدوح و پسندیده است. در جنگ احد هنگامی که حضرت پیامبر(ص) از سپاه اسلام بازدید می کردند، ابودجانه با ژستی خاص و مغرورانه در مقابل دشمن راه می رفت، حضرت فرمودند: این گونه راه رفتن در اسلام تقیح شده جز در جبهه جنگ (محمد بن اسحاق بن یسار، ۱۴۱۰ق، ص ۳۲۶؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۸).

تکبر در برابر فاسق و فاجر که همسو است با خشم برای خدا بر کسانی که با جامعه مسلمان در مبارزه‌اند. این تکبر نیز ممدوح است؛ زیرا تکبر در این موضع برای خداوند است، نه برای کبرورزی. خداوند متعال امر فرموده با تمام قوا با دشمنان او مبارزه و از مرزهای اسلامی صیانت شود: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ...» (انفال/ ۶۰) و شما (ای مؤمنان) در مقام مبارزه با آن کافران خود را مهیا کنید و تا آن حد که بتوانید از آذوقه و تسلیحات و آلات جنگی و اسبان سواری زین کرده برای تهدید و تخویف دشمنان خدا و دشمنان خودتان فراهم سازید.... این راهبرد بغض فی الله و مبارزه برای خداوند است و برای انجام وظیفه و اطاعت از خداوند صورت می گیرد. مسلمانان لازم است در برابر دشمن خود را قوی و پر هیبت نشان دهند تا دشمن فکر تجاوز به آنان را نکند و اگر در مبارزه هستند، ترس مانع از پیشروی آنان گردد. رجزهایی که رزمندگان در مقابل دشمنان می خواندند و شخصیت و افتخارات خود را به رخ دشمن می کشیدند به همین دلیل بود که رقیب را مرعوب و تحت تأثیر قرار دهند. این قبیل خودستائی در این قبیل موارد نیز پسندیده و بجاست. تقیه نیز که در ارتباط با محافظت از خویش یا جامعه به کار برده شده و از ریشه «وَقَى» به معنای حفظ و صیانت است (ابن منظور، ۱۴۱۰ق، ذیل «وقی»)، در چنین مواقعی می تواند بکار برده شود؛ بدین معنا که تظاهرات بیرونی با آنچه در درون است فرق دارد (رک. فاضل یگانه و دیگران، ۱۴۰۰، ص ۱۳۲۱).

شاهد دیگر رفتار حضرت زینب (س) هنگام ورود به جلسه ابن زیاد است، شیخ مفید می نویسد: «دخلت زینب علی ابن زیاد و علیها اردل ثیابها و هی متنكرة» و ابو مخنف می نویسد: «هی تَسْتُرُ وَجْهَهَا بِكَمِّهَا» در تاریخ طبری نیز آمده که حضرت وقتی وارد شدند در گوشه‌ای نشستند در حالی که زنان و دختران دورادور ایشان را گرفته بودند (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۵، ص ۱۱۵-۱۱۷ و ۱۵۴). ابن زیاد پرسید: «این زن کیست؟ حضرت پاسخ ندادند؛ بار دوم هم پاسخ نشنید؛ بار سوم یکی از دختران جواب داد: «هذه زینب بنت فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله».

بی‌اعتنایی بانو در برابر ابن زیاد که مجلس به تحقیر خاندان اسیر شده اهل بیت آراسته بود، پاسخی رفتاری بود که

حقارت سلطنت آنان و عزت اهل بیت را گوشزد می‌کرد؛ لذا در ابتدای سخن فرمودند: «ستایش برای خدایی که ما را به وجود پیامبرش گرامی داشت و ما را از پلیدی پاک کرد، به درستی که فاسق رسوا می‌شود و فاجر دروغ می‌گوید و او غیر از ما است و ستایش مخصوص خدا است» (تاریخ طبری، ۱۳۶۲، ج ۶، ص ۲۶۳).^۱

۴. بحث و تحلیل

بازخوانی مفهوم کبر و تکبر و بررسی دلایل فعلی، مبرهن می‌سازد که تکبر بطور مطلق قبیح نیست و مساوق دانستن کبر و تکبر نادرست است. با توجه به فلسفه تکبر، اطلاق قبیح بر رفتار متکبرانه بطور مطلق، قابل خدشه جدی است و نمی‌تواند مورد تایید قرار گیرد.

۴-۱. قبح تکبر به جهت کبر درونی

دلایل قائلین به قبح مطلق تکبر در اغلب موارد ناظر به کبر است. در آیات و احادیث نیز یا از لفظ کبر و متکبر (فرد دارای ملکه کبر) به طور صریح استفاده شده است و مورد مذمت قرار گرفته است؛ مانند: «يَطِيعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ لِقَابٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارًا»؛ «بر دل هر متکبر جباری مهر می‌زند» (غافر/۳۵) و «ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبئسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ» (زمر/۲۷ و نحل/۲۹) و «هر کس به اندازه یک دانه خردل کبر در قلبش باشد وارد بهشت نمی‌شود و کسی که به اندازه یک دانه خردل ایمان در دلش باشد وارد آتش نمی‌شود» (شیخ صدوق، ۱۴۰۳ق، ص ۲۴۱) و «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ النَّارِ؟ كُلُّ غُتْلٍ جَوَّازٍ مُسْتَكْبِرٍ»؛ «آیا شما را از اهل دوزخ آگاه نکنم؟ هر درشت‌خویِ خشنِ متکبر» (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۶، ص ۱۷۰) یا چنانچه تکبر و استکبار مورد نهی قرار گرفته است، تکبر و استکباری مقصود است که مبتنی بر خود برتری نباشد؛ مانند: «أَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ» (فصلت/۱۵)؛ «قوم عاد به ناحق در زمین تکبر ورزیدند و گفتند چه کسی از ما نیرومندتر است؟! آیا نمی‌دانستند خداوندی که آنان را آفریده از آنها قوی‌تر است؟» (به خاطر این پندار) پیوسته آیات ما را انکار می‌کردند. در آیه خداوند به سه واقعیت معرفت شناسانه اشاره می‌کند: اول خودشناسی نادرست قوم عاد که به غلط خود را واجد قدرتی بی‌بدیل می‌دانستند؛ دوم دلالت التزامی میان خودشناسی نادرست و استکبار که موجب

۱. ماجرای تأمل برانگیزی از امام خمینی (ره) نیز نقل شده است که قبل از گرفتن سفارت آمریکا، سفیر آمریکا برای دیدار با امام مراجعه می‌کنند. سفیر را به سمت اتاق امام راهنمایی می‌کنند. وقتی وارد می‌شوند امام در اتاق نبود و بعد از چند دقیقه امام وارد شدند، سفیر در برابر او بلند می‌شود. بعد از اینکه سفیر رفت به امام می‌گویند شما در اتاق بودید ناگهان کجا رفتید؟ امام خمینی (ره) فرمودند: تو به من نگفتی که سفیر آمریکا می‌آید؛ لذا تا متوجه حضور وی شدم از پنجره بیرون رفتم تا مبادا در برابر او بلند شوم؛ لذا بعد از اینکه او در اتاق نشسته بود، آمدم تا او در برابر ما بلند شود. امام در برابر ادوارد شوارنادزه نماینده شوروی هم با لباس معمولی و بدون عمامه حاضر می‌شوند که بیان‌گر بی‌توجهی و تکبر در برابر ایشان بوده است (حاج مهدی توکلی، <http://www.shabestan.ir/detail/News/424179>).

خود برتر بینی آنها شده است و سوم انکار واقعیتی هستی شناسانه به خاطر کبر وجودی که به آن مبتلا شده بودند: «وَكَاؤُنَا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ». در آیه ۲۳ سوره نحل نیز به کبر درونی مستکبرین که آن را مخفی کرده‌اند اشاره می‌کند: «لَا جَرَمَ أَنْ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ»؛ «قطعا خداوند می‌داند آنچه را مخفی می‌کنند و آشکار می‌دارند به درستی که خداوند متکبران را دوست نمی‌دارد» (نحل/۲۳).

۴-۲. مقصود لذاته نبودن کبر در تکبر نیکو

اولین مسئله در قباحت رفتار متکبرانه، اهمیت تواضع و وابستگی رستگاری به رعایت آن است و از آنجا که تکبر هدفمند منافاتی با تواضع ندارد، پس محذور ابتلا به کبر پیش نمی‌آید. دلایلی که دلالت بر حُسن فعلی تکبر دارند هیچکدام کبر را مجاز نمی‌دانند که محذور تناقض پیش آید؛ هیچکدام از دلایل حُسن فعلی، کبر و تکبر را مساوق نمی‌دانند؛ زیرا تکبر در برخی موارد با کبر همراه نیست، بلکه به عنوان یک راهبرد موقتی در شرایطی خاص مورد استفاده است. پس رفتار متکبرانه، ابزار و وسیله است که انسان در شرایط خاص به آن تمسک می‌جوید.

حسن فعلی تکبر در جایی است که انسان به محافظت از خود یا دیگران می‌پردازد، بدون آن که به نحو ذاتی خود را برتر و بالاتر بشمارد. بنابراین محذور کذب که تفهیم امر خلاف واقع است، نیز وجود ندارد. لذا انسان تنها در مواردی حق دارد از تکبر استفاده کند که منتج به کبر درونی و استضعاف و تحقیر انسانهای دیگر نگردد. تکبر بدون کبر به طور مطلق قبیح نیست و در موارد اضطراری نیکو است. علاوه بر این، در کتب اخلاقی هنگامی که دو طرف تواضع را برمی‌شمرند، طرف افراط تکبر و طرف تفریط تذلل بیان می‌گردد، که این نکته این حقیقت را روشن می‌کند که تواضع و فروتنی این نیست که انسان نهایت ذلت و انکسار را در برابر دیگران داشته باشد یا برای خویش هیچ مزیتی بر دیگران قائل نباشد؛ زیرا طبیعی است که مثلا دانشمند در تخصصی که دارد خود را برتر از جاهل بداند. حقیقت تواضع این است که خود را به‌طور ذاتی، بهتر و در نزد خدا مقرب‌تر نداند. همچنین معتقد نباشد که به‌طور ذاتی مستحق برتری بر دیگران است؛ زیرا معیار برتری عاقبت امر است و هیچ کس آگاه از عاقبت خود یا دیگری نیست. محتمل است کافر هفتاد ساله با ایمان از دنیا برود و عابد صد ساله عاقبت به خیر نشود (نراقی، ۱۳۸۸، ص ۲۸۶). ضمن آنکه انسان، برخوردار از فیض سرمدی و دائمی الهی است، بنابراین شایسته است تمام کمالات را از لطف و عنایت خدا بداند نه از ذات خویش.

۴-۳. تفاوت مفهومی و مصداقی کبر و تکبر

نکته مهم دیگر تفاوت میان کبر و تکبر است. همه گزاره‌های دینی و متون اخلاقی، کبر را که ملکه نفس و حالت درونی انسان است، مذموم برشمرده‌اند و تکبر مبتنی بر کبر را که خود برتر بینی و خود بزرگ بینی است، نفی و طرد می‌نمایند؛ اما تکبر هدفمند مبتنی بر کبر نیست، بلکه همچنان که گفته شد، راهبرد و ابزاری است برای شرایط خاص.

به بیان منطقی کبر و تکبر مساوق نیستند و میان مصادیق آنها رابطه عموم و خصوص من وجه وجود دارد.

نتیجه گیری

کبر و تکبر دو جایگاه متفاوت دارند، کبر حالتی نفسانی است و از جمله گناهان کبیره است که موجب انحراف از مسیر حق و محرومیت از رحمت الهی می گردد، اما تکبر نوعی رفتار است که اگر منبعث از کبر باشد، قبیح است؛ و اگر فقط در سطح رفتار بروز و ظهور یابد و مبنای آن حفاظت از عزت انسانی و اسلامی در موقعیت های خاص باشد نیکو و حسن است. بنابراین، رابطه کبر و تکبر، عموم و خصوص من وجه است و قضیه «تکبر جایز است» به جهت قیوداتی که در استفاده از تکبر لحاظ شده است از مجموعه قضایای مقیده ی مشروطه است.

بنابراین فلسفه ظهور تکبر تأثیر مستقیمی بر حسن یا قبح آن دارد. اگر انسان به خاطر وجود این خصلت تسلیم حق نگردد، مرتکب گناه کبیره شده است و برگشت به کفر می نماید؛ اما اگر در موقعیت های مشروط نسبت به دیگران تکبر ورزد و با زوال شرط به حالت تواضع باز گردد، به جهت امثال امر الهی نه تنها خارج از مجموعه کفر است، بلکه مستحق جزای خیر است. این نوع از تکبر با تواضع قابل جمع است. در مجموع سه کاربرد برای تکبر مثبت وجود دارد: حفظ عزت، محافظت و تربیت.

گزاره های دین مقدس اسلام و تحلیل مستندات، این حقیقت را آشکار می سازد که تکبر در موارد معین از موضوع کبر خارج است؛ نه این که از مستثنیات کبر باشد و بفرض این که آثار آن با کبر یکی شود، به صرف شباهت آثار، نمی توان آن را تحت شمول کبر در آورد.

منابع

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه.
- آقا جمال خوانساری، محمد. (۱۳۶۶). شرح بر غرر الحکم و درر الکلم. تهران: دانشگاه تهران، چاپ چهارم.
- ابن أبی الحدید، عبد الحمید بن هبه الله. (۱۴۰۴ق). شرح نهج البلاغه. محقق ابراهیم، محمد ابو الفضل، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، چاپ اول.
- ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد. (بی تا). جامع الاصول فی احادیث الرسول. دمشق: مکتبه الحلوانی، مطبعة الملاح، مکتبه دار البیان، چاپ اول.
- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی. (۱۳۸۲). تحف العقول عن آل الرسول (ص). صادق حسن زاده، قم: آل علی (ع)، چاپ اول.
- ابن فارس، احمد بن فارس. (بی تا). معجم مقاییس اللغة. قم: مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول.
- ابن قیم جوزیه. (۱۴۰۹ق). الجواب الکافی لمن سأل عن الدواء الشافی أو الداء والدواء. بیروت: دار المعرفة - المغرب.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. (بی تا). لسان العرب. بیروت: دار صادر، چاپ سوم.
- تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد. (۱۴۱۰ق). غرر الحکم و درر الکلم. قم: دار الکتاب الإسلامی، چاپ دوم.
- خدایی، سید مهدی: خرقانی، حسن. (۱۳۹۲). شواهد قرآنی روایات باب کبر اصول کافی. آموزه های قرآنی، ۱۰(۱۷): ۲۷-۴۸.
- خمینی، روح الله. (۱۳۸۸). آداب الصلاة. تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- حسینی طهرانی، هاشم. (۱۳۶۷). علوم العربیة. تهران: مفید.
- حسن، عباس. (۱۴۲۲ق). النحو الوافی. تهران: ناصر خسرو.
- حکیمی، اخوان. (۱۳۸۰). الحیات. احمد آرام، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- حلی، ورام بن أبی فراس. (۱۴۱۰ق). تنبیه الخواطر و نزهه النواظر. قم: مکتبه فقیه.
- جاربردی، فخرالدین احمد بن حسن. (۱۹۸۴). مجموعه الشافیة فی علمی الصرف والخط: شرح بر کتاب الشافیة فی التصریف اثر ابن حاجب نحوی. لبنان: عالم الکتب.
- دستغیب، سید عبدالحسین. (۱۳۸۳). گناهان کبیره. قم: دارالکتاب اسلامی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۰۷ق). الذریعه الی مکارم الشریعه. قاهره: ابوزید عجمی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۳۸۸). ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن. سیدغلامرضا خسروی حسینی،

تهران: مکتبه المرتضویه، چاپ چهارم.

رضائیان، حسن: ساطوریان، سید عباس: هراتیان، عباس علی: حسینی مطلق، سید مهدی. (۱۳۹۵). نقش میانجی صفت

حرص در رابطه بین صفات تکبر و حسادت. اسلام و پژوهش‌های روان‌شناختی، ۲(۴): ۸۵-۹۷.

رضی‌الدین استرآبادی، محمدبن حسن. (۱۳۹۵ق). شرح شافیة ابن‌الحاجب. بیروت: دار الکتب العلمیه.

ری شهری، محمد. (۱۳۸۲). منتخب‌الحکمه. حمیدرضا شیخی، قم: دار‌الحديث.

زکریا، یحیی بن عدی بن حمید بن. (۱۳۶۵). تهذیب‌الاخلاق. م محمد دامادی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات

فرهنگی.

سپهر، محمد تقی. (۱۳۸۶). ناسخ‌التواریخ: تاریخ امام حسین علیه السلام. قم: ناصر، چاپ حروفی.

شریف‌الرضی، محمد بن حسین. (۱۴۱۴ق). نهج‌البلاغه. صبحی صالح، قم: هجرت، چاپ اول.

شهید ثانی، زین‌الدین بن علی. (۱۳۹۰ق). کشف‌الریبه. بی‌جا: دار المرتضوی للنشر.

شیخ صدوق. (۱۴۰۳ق). معانی‌الأخبار. قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول.

شیخ صدوق. (۱۳۸۲). ثواب‌الاعمال و عقاب‌الاعمال. صادق حسن زاده، تهران: ارمغان طوبی، چاپ اول.

صابری یزدی، علیرضا. (۱۳۷۵). الحکم‌الزاهره. محمدرضا انصاری محلاتی، قم: سازمان تبلیغات اسلامی.

صبان، محمد بن علی. (۱۴۲۵ق). حاشیه‌الصبان. عبدالحمید هندآوی، بیروت: المکتبه‌العصریه.

صادقی‌تهرانی، محمد. (۱۳۶۵). الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن. قم: فرهنگ اسلامی، چاپ دوم.

طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲). مجمع‌البیان فی تفسیرالقرآن. تهران: انتشارات ناصر خسرو.

طبری، محمد بن جریر بن یزید. (۱۳۶۲). تاریخ طبری. ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.

عبدل‌آبادی، علی‌اکبر: بیات، علی: محمدیان عمرانی، طاهره. (۱۴۰۰). موانع روانشناختی معرفتی اخلاقی زیستن از

نگاه امام علی (ع)، تأملات اخلاقی، ۲(۴): ۷-۲۶.

عظیمه، محمد عبدالخالق. (۲۰۱۱م). دراسات لأسلوب القرآن الکریم. مصر: دار‌الحديث.

غزالی، محمدبن محمد. (۱۳۸۰). کیمیای سعادت. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ نهم.

غزالی، محمدبن محمد. (۱۳۶۸). احیاء علوم‌الدین. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

فاضل یگانه، مسعوده: فرانک بهمنی. (۱۴۰۰). ماهیت توریه و بازخوانی نقش آن در جواز و عدم جواز. پژوهش‌های

فقهی، ۱۷(۴): ۱۳۱۹-۱۳۴۶.

فخرالدین رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر. (۱۴۲۰ق). مفاتیح‌الغیب. بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم.

فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۰۹ق). العین. قم: مؤسسه دار‌الهجره، چاپ دوم.

فیض کاشانی، محمد. (۱۳۷۶). المحجّه‌البیضاء فی تهذیب‌الاحیاء. قم: موسسه نشر اسلامی التابعه لجماعه المدرسین.

- فیض کاشانی، مرتضی. (۱۴۰۹ق). *الحقایق فی محاسن الاخلاق*. قم: چاپ محسن عقیل.
- فیض کاشانی، محمد. (۱۳۷۲). *راه روشن ترجمه کتاب المحجّة البيضاء فی تهذیب الاحیاء*. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- قدوسی، سید ابوالفضل: *میردریگوندی*، رحیم. (۱۳۹۲). *بررسی مفهوم روان شناختی کبر در منابع اسلامی و مقایسه آن با خودشیفتگی*. ماهنامه معرفت، (۹): ۸۳-۹۵.
- قرشی، علی اکبر. (۱۳۷۱). *قاموس قرآن*. تهران: دارالکتاب الاسلامیه.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۳۰ق). *اصول الکافی*. محمدحسین درایتی، قم: مؤسسه دارالحدیث، چاپ اول.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). *الکافی*. تهران: دارالکتب الإسلامیه، چاپ چهارم.
- مارانی، حکیمه. (۱۳۸۸). *تکبر*. تهران: موسسه علمی سوره.
- مازندرانی، محمدهادی بن محمد صالح. (۱۳۹۷). *شرح فارسی کافیه ابن حاجب*. تهران: دانشگاه تهران.
- ماوردی، علی بن محمد. (۱۴۰۴ق). *ادب الدنيا و الدین*. قم: چاپ افست.
- محاسبی، حارث. (بی تا). *الرعاية لحقوق الله*. بیروت: چاپ عبدالقادر احمد عطار.
- محمد بن اسحاق بن یسار. (۱۴۱۰ق). *سیره ابن اسحاق (کتاب السیر و المغازی)*. قم: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، چاپ اول.
- محمدی ری شهری، محمد. (۱۳۸۴). *میزان الحکمه*. قم: دارالحدیث.
- مجتبوی، سید جلال الدین. (بی تا). *علم اخلاق اسلامی*. بی جا: انتشارات حکمت.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ق / ۱۹۸۳م). *بحار الانوار*. بیروت: احیاء التراث العربیه.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۴ق). *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*. تهران: دارالکتب الإسلامیه، چاپ دوم.
- مشکینی اردبیلی، علی. (۱۴۲۱ق). *تحریر المواعظ العدیة*. قم: الهادی.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۷۵). *تعلیم و تربیت در اسلام*. قم: انتشارات صدرا، چاپ بیست و هفتم.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۷). *اخلاق در قرآن*. قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، چاپ اول.
- مقرم، السید عبدالرزاق. (۱۴۲۶ق). *مقتل الحسین (ع)*. بیروت: مؤسسه الخرسان للمطبوعات، چاپ اول.
- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد. (۱۳۷۵). *زبدة البیان فی احکام القرآن*. قم: بی جا.
- ناظر الجیش، محمد بن یوسف. (۱۴۲۸ق). *شرح التسهیل المسمی تمهید القواعد بشرح تسهیل الفوائد*. قاهره - مصر: دارالسلام.
- نراقی، ملا محمد مهدی. (۱۹۶۷م). *جامع السعادات*. بیروت: موسسه الأعلمی للمطبوعات.
- نراقی، ملا احمد. (۱۳۸۸). *معراج السعاده*. قم: آل طه. چاپ دوم.



نصیرالدین طوسی، محمدبن محمد. (۱۳۶۰). *اخلاق ناصری*. تهران: مجتبی می‌نوی و علیرضا حیدری.
واسطی زبیدی، محب‌الدین سید محمد مرتضی. (۱۴۱۴ق). *تاج العروس من جواهر القاموس*. م. علی شیری، بیروت:
دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، چاپ اول.
هراتیان، عباسعلی: آگاه هریس، مژگان: موسوی، الهام. (۱۳۹۲). «ساخت و اعتباریابی مقیاس اسلامی تکبر-تواضع».
روان شناسی و دین، ۲۴ (۴): ۵-۲۲.
هراتیان، عباس‌علی؛ ترکشوند، جواد؛ جهانگیرزاده، محمدرضا. (۱۳۹۴). «رابطه روان بنه‌های ناسازگار اولیه و
ویژگی‌های شخصیتی با صفت اخلاقی تکبر». *اسلام و پژوهش‌های روان‌شناختی*، ۱ (۱): ۶۳-۸۰.
همتی‌پور، مرتضی و همکاران. (۱۴۰۰). «سلوک اخلاقی فردی و اجتماعی از نگاه ابن‌عباس». *تأملات اخلاقی*، ۲
(۴): ۲۷-۵۲.

<https://www.pasokh.org/fa/Question/View/۱۰۷۳۴>